

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### چهارشنبه جلسه ۵۴۳

در مفهوم وصف بیان شد که فرموده اند تارة وصف، وصف معتمد بر موصوف است مثل اینکه بفرماید اکرم العالم العادل و تارة وصف، وصف معتمد بر موصوف نیست. تا به اینجا وصف معتمد بر موصوف تمام شد اما وصف غیر معتمد بر موصوف مثل آیه شریفه «إِنَّ جَاءَكُمْ فَأَسِقُوا بَنِيًا فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصَابُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»<sup>۱</sup>، مرحوم آقای خوئی ره می فرماید این نوع از وصف، مثل لقب است. مرحوم آخوند نیز می فرماید این مفهوم ندارد. اما عرض ما این است که جناب آقای خوئی ره آن دلیلی که فرمودید اگر شارع بفرماید اکرم العلماء العدول، معلوم می شود که طبیعی علماء موضوع حکم نیست زیرا اگر طبیعی علماء موضوع حکم باشد بیان اکرم العلماء العدول لغو خواهد بود، عینا در وصف غیر معتمد بر موصوف می آید اگر شارع بفرماید اکرم الفقهاء و قرار باشد علماء وجوب اکرام داشته باشند ذکر فقهاء لغو خواهد بود، به چه علت فقهاء را ذکر کرده است؟ هر جوابی که در آنجا دهید در این جا هم می آید. مرحوم آقای خوئی ره می فرماید ما مفهوم فی الجملة در وصف معتمد بر موصوف را قبول داریم اما در غیر معتمد بر موصوف قبول نداریم. استاد: ما نفهمیدم سر این فرق گذاشت چیست؟ بله برخی از بیان ها در اینجا نمی آید اما برخی دیگر در اینجا می آید مثلا ذکر وصف لغو می شود و خلاف حکمت است، در ما نحن فیه نیز اگر قرار باشد فقهاء و غیر فقهاء وجوب اکرام داشته باشند، ذکر فقهاء لغو می باشد. بله اگر کسی بگوید در آن جا حکم و موضوع را به وصف نسبت می دهد (فرمایشاتی که آقای صدر بیان نمود، که اطلاق جاری شود یا جاری نشود)، ممکن است با این دلیل بین آن دو فرق بگذارد؛ و یا آنها که می گویند تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بعلیته، مقصودشان از وصف، وصف زائد که نیست، این طور نیست که اگر بفرماید اکرم العلماء العدول مشعر به علیت باشد بلکه مقصود وصفی که در خطاب اخذ می شود، همانی که مرحوم شیخ اعظم ره در رسائل فرموده است، ایشان می فرماید به مجرد نبی باید تبیین شود و خودش حجت نیست، اینکه شارع وجوب تبیین را بر یک وصف عرضی معلق کرده است دلالت می کند که این وصف عرضی دخالت دارد. این دلیل را ممکن است کسی اشکال نماید که امکان دارد دخالت نداشته باشد. چه کسی گفته است که وصف ذاتی مقدم بر وصف عرضی است؟ الآن این آقا که آن گوشه نشسته است به ما اینکه عالم است از او مسئله شرعی می پرسند، اگر بفرماید اسئل من جلس فی الزاویه (از کسی که آن گوشه نشسته پرس)، ما این را قبول نداریم که تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بعلیته، البته با این بیان که عرض کردیم جواب مرحوم شیخ را دادیم اما اینکه تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بعلیته را نفهمیدیم که به چه معناست. یعنی کسی که بفرماید اگر وصف، وصف معتمد بر

موصوف باشد مثل اکرم العلماء العدول، تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بعلیته اما اگر وصف، وصف غیر معتمد بر موصوف باشد مثل اکرم الفقهاء مشعر بعلیته نیست، این به چه دلیل؟ سر این مطلب چیست؟ اگر سر آن این است که آوردن این وصف، لغو می شود، آوردن فقهاء نیز لغو می شود. اگر مقصود از تعلیق الحکم علی الوصف مشعر بعلیته این است که اگر خود علماء علت باشد ذکر عدول برای علماء به چه دلیل است، در اینجا نیز می گوئیم اگر خود علماء علت باشد ذکر فقهاء به چه دلیل است؟! لذا کسی بخواهد بین وصف معتمد بر موصوف و وصف غیر معتمد بر موصوف تفصیل بدهد، فنیاً نمی توانیم درک بکنیم که سر آن چیست، غیر از آن مطالبی که آقای صدر ره فرموده، آن را هم که متوجه نشدیم چرا که آنقدر فرمایشات ایشان مغلق در تقریرات... آن چه واضح بود که صد در صد غلط بود و آن هایی را که آدم متوجه نمی شود، از کلمات مقررین برای ما واضح نبود. اما اگر از آن بگذریم بین وصف معتمد بر موصوف و وصف غیر معتمد بر موصوف، ما فرق فنی نمی بینیم.

اما به لحاظ عرفی اگر کسی بگوید اکرم العلماء الفقهاء دلالت می کند که علماء وجوب اکرام ندارند اما اکرم الفقهاء دلالت نمی کند که علماء وجوب اکرام ندارد، این را ما قبول نمی کنیم لذا فرق بین وصف معتمد بر موصوف و غیر معتمد بر موصوف را متوجه نمی شویم اگر چه مرحوم آقای خوئی ره آنرا جزء ارسال مسلم گرفته است و فرموده جای شبهه نیست.

ما حصل عرض ما در مفهوم وصف این شد که آن نه مفهومی دارد که سایر حصص را رد بکند یعنی اکرم العلماء العدول مفهوم ندارد که اکرم العلماء الهاشمی را رد کند و نه مفهومی دارد که وجوب اکرام ذات علماء و طبیعی علماء را رد کند کما اینکه آقای خوئی ره فرمود، بلکه وصف با لقب هیچ فرقی ندارد.

گفتیم یکی از ادله ای که برای مفهوم وصف بر شمرند این است که اگر وصف مفهوم نداشته باشد چنانچه یک دلیل بگوید اعتق رقبه و دلیل بگوید اعتق رقبه مومنه، پس چرا حمل مطلق بر مقید می شود؟ از این استدلال أعلام و مرحوم آخوند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین جواب دادند به اینکه حمل مطلق بر مقید در اعتق رقبه و اعتق رقبه مومنه به جهت مفهوم نیست بلکه به جهت این است که یک وجوب اعتق بیشتر نیست و وحدت حکم است، و حکم واحد یک موضوع بیشتر نمی تواند داشته باشد لذا یا باید گفت موضوع اعتق مطلق است و رقبه مومنه از باب مثال ذکر شده است و قید مومنه دخیل در موضوع نیست و یا باید گفت موضوع آن مقید است و حمل مطلق بر مقید شود.

مرحوم حاج شیخ به عبارت آخوند ره اشکال می کند، آخوند ره در کفایه می فرماید «فإنه من المعلوم أن قضية الحمل ليس إلا أن المراد بالمطلق هو المقيد و كأنه لا يكون في البين غيره» (این اشکال را نمی خواستم عرض کنم و سر آن این است که مطلبی دقیق و سخت است، به مرحوم آقای خوئی عرض کردند که شما چرا کلمات حاج شیخ ره را ذکر نمی کنید، ایشان فرمود کلمات حاج شیخ هم برای سخت هست و هم برای

شما، فردا در درس کلمات ایشان را طرح فرمود طلبه ها گفتند همان به شکل قبل بهتر است) اشکال به این قسمت از عبارت است که ان المراد بالمطلق هو المقيد، یعنی ما یک خطایی داریم اعتق رقبه و یک خطاب دیگری داریم اعتق رقبه مومنه، حمل مطلق بر مقید بدین معناست که اعتق رقبه در لب این گونه است که اعتق رقبه مومنه، کأن مطلقى در کار نیست و مولا فرموده است اعتق رقبه مومنه، حاج شیخ ره اشکال می فرماید که این فایده ندارد زیرا اگر مراد از مطلق، مقید باشد یعنی کأن اعتق رقبه وجود نداشته باشد، آن وقت دلالت نمی کند که وجوب دیگری برای اعتق نیست چرا که شما فرمودید وصف مفهوم ندارد. اگر شارع اعتق رقبه را نمی فرمود آیا فقط اعتق رقبه مومنه دلالت می کرد که وجوب اعتق دیگر وجود ندارد؟ چنین دلالتی نمی داشت. وقتی مراد از اعتق رقبه، اعتق رقبه مومنه باشد، شاید دلیل دیگر وجود داشته باشد که مفاد آن اعتق رقبه کافره باشد.

پس خلاصه اشکال ایشان این شد که آخوند ره فرمود «فإنه من المعلوم أن قضية الحمل ليس إلا أن المراد بالمطلق هو المقيد و كأنه لا يكون في البين غيره» گویا اصلاً شارع اعتق رقبه را نفرموده و فقط اعتق رقبه مومنه وجود دارد.

سوال:

جواب: بیان کردن که یک وجوب هست و موضوع یک وجوب یا باید مطلق باشد یا مقید باشد..... مدعی را تکرار نکرده است، حمل مطلق بر مقید که... خوب اگر این گونه باشد در اکرم العلماء و لا تکرم الفساق من العلماء بگوید حمل مطلق بر مقید نمی شود..... آنجا مگر مفهوم دارد.... این جا هم یک حکم است، چطور آنجا نفی با اثبات نمی سازد و جمع نمی شود اینجا هم موضوعش یا مطلق است یا مقید..... جواب داد و فرمود اصل در قید احترازی است، اگر شما حمل بر استحباب کنید در واقع قید را احترازی نگرفتید زیرا ظهور صیغه اعتق رقبه مومنه، در وجوب است. اگر حمل بر استحباب کنید از ظهور صیغه دست برداشتید و اگر مومنه را حمل بر مثال یا غالب و یا کثرت افراد در خارج بگیرد، از اصل در قیود احترازی است دست برداشتید. این اشکالات را شما نکنید زیرا آخوند ره در این جا یک کلمه را می خواهد بفهماند و آن این است که این حمل ربطی به مفهوم ندارد و از باب حکم واحد است اما حالا چرا با اینکه حکم واحد است حمل بر استحباب نمی شود... چنانچه وصف مفهوم داشته باشد اگر اعتق رقبه مومنه را حمل بر استحباب کردید، دیگر تقیید نمی زند زیرا معنای آن این می شود که غیر رقبه مومنه مستحب نیست و این افضل افراد است، اینها اشکال نیست. اگر شما حمل بر استحباب کنید، چه مفهوم داشته باشد و چه مفهوم نداشته باشد اثری ندارد. شما اگر بخواهید حمل مطلق بر مقید نکنید باید قید مومنه را الغاء بکنید در حالی که آخوند ره فرمود اصل در قیود احترازی است.

پس اشکال حاج شیخ ره این شد که اگر گفتید مراد از مطلق، مقید است و کأنه لا یكون فی البین غیره، در واقع کار خود را خراب کرده اید زیرا اگر فقط اعتق رقبه مومنه باشد آیا دلالت می کرد که وجوب دیگری نیست؟

استاد: این اشکال به آخوند ره وارد نیست - در دوره سابق بیان کردیم - زیرا فرض این است که یک حکم بیشتر نیست، وقتی یک حکم بیشتر نبود، آن یک حکم هم به رقبه مومنه تعلق گرفته است دیگر اعتق رقبه معنا ندارد چرا که اگر یک خطاب دیگر نیز باشد باز مراد از آن اعتق رقبه مومنه است. دلیل اینکه گفتیم مراد از آن مقید است این بود که یک حکم بیشتر نیست و موضوع آن یا مطلق و یا مقید است، حال اگر ده خطاب دیگر داشته باشیم باز موضوع آن یا مطلق و یا مقید است لذا فرمایش آخوند ره تمام است و این که فرموده است و کأنه لا یكون فی البین غیره، حرف متینی است.

هذا تمام الکلام در مفهوم وصف

## مفهوم الغایة

ما ان شاء الله باید در دو مقام بحث نماییم ۱- غایت مفهوم دارد یا ندارد؟ ۲- غایت داخل در مغیا است یا خارج از مغیاست، وقتی می فرماید «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»<sup>۲</sup> مرافق را باید بشوییم یا شستن آن لازم نیست؟ پس اگر ما در مقام اول گفتیم غایت مفهوم دارد و در مقام دوم گفتیم خارج از مغیاست، یعنی حکم در غایت و بعد از غایت منتفی است اما اگر گفتیم داخل در مغیاست یعنی حکم بعد از مغیا منتفی است.

در مقام اول نیز باید در دو جهت بحث کنیم، جهت اولی این است که آیا ثبوت امکان دارد که غایت، غایت موضوع باشد مثل «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، آیه نمی خواهد بفرماید غسل از سر انگشت ها به سمت مرفق است بلکه مغسول را تحدید می کند مانند اینکه به کسی بگویند از این جا تا به آن جا را جارو کن که دلالت می کند این محدوده را باید جاری کند نه اینکه از اینجا باید شروع کند، و آیا امکان دارد غایت، غایت متعلق باشد مثل «صوم صوما الی اللیل» و نیز آیا امکان دارد غایت، غایت حکم باشد مثل «اتم الصیام الی اللیل». فرموده اند اگر غایت، قید موضوع یا متعلق باشد مفهوم ندارد اما اگر غایت حکم باشد مفهوم دارد. کسی که این تفصیل را می دهد قطعاً در مقام اول از جهت ثانیه نیز باید بحث کند که اثباتاً از کجا بفهمیم که غایت، غایت موضوع یا غایت متعلق و یا غایت حکم است.

(از این آیه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» مطلبی الآن به ذهنم تداعی شده که قبلاً هم عرض کرده ام، عامه با اینکه فتوای قبول دارند که در وضو هم از این طرف و هم آن طرف شستن جایزست اما عملاً در

خارج درست بر خلاف شیعه عمل می کنند یا در صلاة مسافر آیه می فرماید «وَ إِذَا صَرَّيْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»<sup>۳</sup> لو سلمنا که فلا جناح به معنای تخییر است اما هیچ وقت آنها در مسافرت نماز را شکسته نمی خوانند. باید اهل مذهب معتقداتشان و شعائرشان را حفظ کنند، این که حضرت علیه السلام فرمود «فان الرشد فی خلافهم» یعنی آنها مقید بوده اند که کاری بکنند که مرضی امام صادق علیه السلام نیست. در ذهنم این گونه است که از ابوحنیفه سوال کردند که چشمت را در سجده می بندی یا باز می کنی، جواب داد چون نمی دانم امام صادق علیه السلام می بندند یا باز می کنند، یکی را می بندم و یکی را باز می کنم که قطعاً مخالفت کردم باشم. فقه این است، مذهب این است، اعتقادات شیعه این است، آنها با اینکه فتوای تخییر در صلاة قصر و تمام را قائلند اما هیچ وقت حاضر نیستند که قصر بخوانند. صوم هم این گونه است، در وضو هم همین طور. لذا بارها عرض کردم که در تبلیغ یا با دوست و رفیق یا اینکه مثلاً می خواهید از مغازه جنس بخرید، همیشه باید بر شعائر و مرتکبات شیعه... که این از بین نرود. اگر اینها یواش یواش در اذهان سوست شود نسل آینده... این مهم است که باید آنتهایی که شاخصه شیعه است را طلبه تبلیغ و تذکر و عمل کند و من خیال می کند اگر این کار را انجام ندهد، گناهی کرده است که فردا قیامت و شب اول قبر به هیچ قیمتی بخشوده نمی شود، امکان دارد خداوند سبحان زنا و دزدی را ببخشد اما اینکه کاری کنیم که اذلال مردم شود و حق در میان مردم واضح نشود قطعاً مصداق آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»<sup>۴</sup> هستند. به نظر من این مطلب از اینکه نماز صبح دو رکعت است روشن تر می باشد. این را باید گفت، اینکه دائم از نماز و... می گویند، مگر کسی منکر نماز است، دین که همه اش نماز نیست، تمایز شیعه که به نماز نیست. خدایا آن چه به عقلم رسید گفتم، شما هم هر کدام به چند نفر بگویید و آنها هم به دیگران بگویند. خلاصه مذهب امام صادق علیه السلام و حقانیت امیر المومنین علیه السلام که در دنیا پخش شده است به خاطر آن اخلاصی هست که دوست داران امیر المومنین علیه السلام داشته اند و هر جا که نشستند مذهب را نشر دادند، امروز نشود که خدایی نکرده طلبه از این مطلب غفلت نماید).

و صل الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

<sup>۳</sup> النساء/ ۱۰۱

<sup>۴</sup> البقره/ ۱۵۹